

تابعیت و زوال ایده‌ی حقوق بشر به‌نام دارایی‌زاده



ایده‌ی محوری «حقوق بشر» این است که انسان‌ها به‌صرف انسان بودن، واجد یک سری از حقوق و آزادی‌ها هستند. به این معنا که تفاوت‌های انسان‌ها در نژاد، مذهب، جنسیت، گرایش جنسی، زبان، باورهای اعتقادی و...، در بهر‌مندی آن‌ها از حقوق و آزادی‌های تعریف شده اهمیت ندارد. تنها معیار برخورداری از حقوق، «انسان بودن» است.

تمامی اسناد حقوق بشری، از «اعلامیه جهانی حقوق بشر» تا کنوانسیون‌های متفاوت سازمان ملل و... همگی بر روی یک اصل تأکید دارند؛ این اسناد می‌گویند که هیچ یک از تفاوت‌های عموماً غیرارادی و تحمیلی در بین آدمیان، نباید موجب محروم کردن انسان‌ها از حقوق و آزادی‌های آن‌ها باشد.

به‌رغم چنین ایده‌پردازی‌هایی، روشن است که واقعیت بیرونی در جهان ما چیز دیگری است؛ امروزه حتی خوشبین‌ترین تحلیل‌گرها هم دیگر مدعی نیستند که ایده‌ی حقوق بشر، در جایی از این جهان به‌طور کامل محقق شده است. تبعیض‌های حقوقی، واقعیتی انکارناپذیر در جهان ما هستند. در فضای پس از ۱۱ سپتامبر، دغدغه‌های امنیتی و ترس از حمله‌های تروریستی، هر روز بر دامنه‌ی این تبعیض‌ها و بیگانگی‌ها افزود و در نهایت به تحکیم ساختارهای «تبعیض» حتی در کشورهای توسعه‌یافته انجامید.

هرچند در مجموعه‌های قوانین بسیاری از کشورها، «تبعیض» بر اساس جنسیت یا مذهب و... منع شده است. اما واقعیت‌های عینی یا تجربه‌های روزمره میلیون‌ها انسان در گوشه و کنار جهان، کماکان بر وجود چنین تبعیض‌هایی در

لایه‌های متفاوت جامعه و حتی در میان سازوکارهای اداری، رسمی و دولتی کشورهایی به اصطلاح توسعه‌یافته صحه می‌گذارد.

در این میان، مسئله‌ای که بیش از هر چیز دیگری پرده از این واقعیت تبعیض‌آمیز حاکم بر می‌دارد، یک مسئله صرفاً «سیاسی» و «قراردادی» است.

تابعیت

«تابعیت» را حقوق‌دان‌ها رابطه‌ای دیپلماتیک می‌دانند که میان افراد (اعم از حقیقی یا حقوقی) با یک دولت مشخص برقرار است. «تابعیت»، اساساً زائیده‌ی پدیده‌ی «دولت-ملت» است. به این معنا که ابتدا شما بایستی نظم حقوقی موجود بر روبرو بین‌الملل را به رسمیت بشناسید؛ سپس به چرایی رابطه‌ای که میان دولت‌ها با شهروندان عادی تعریف شده است بپردازید.

چرا تابعیت مهم است؟

در بحث‌ها و موضوع‌های حقوق بشری، تابعیت افراد، از این جهت مهم می‌شود که ما داریم در دنیایی به واقع نابرابر و پرتبعیض زندگی می‌کنیم. واقعیت این است که «گستره‌ی حقوق و آزادی‌های افراد» را نه هویت‌های انسانی آنان، بل که در درجه‌ی اول وضعیت تابعیتی، یا احیاناً بی‌تابعیتی، آن‌ها مشخص می‌کند. این که شما در دل «خاورمیانه» یا در یکی از کشورهای به اصطلاح توسعه‌یافته‌ی اسکاندیناوی به دنیا بیاید به طور آشکار و غیرقابل انکاری در بهره‌گیری عینی شما از حقوق و آزادی‌های معرفی شده در اسناد حقوق بشری حرف اول و آخر را می‌زند.

حق آموزش، حق دسترسی به خدمات درمانی رایگان، تامین اجتماعی، فراهم بودن حداقل‌های امکان معیشت، حق مشارکت در زندگی سیاسی، از کار افتادگی و...؛ همه و همه تا اندازه خیلی زیادی بسته به این موضوع دارد که شما کجایی هستید یا تابعیت چه کشوری را دارید؟

«آزادی رفت‌وآمد»، مصداق بارز وجود چنین ساختار پرتبعیض و نابرابری است. هرچند در ماده ۱۳ «اعلامیه جهانی حقوق بشر» گفته شده است که هر شخصی حق دارد از هر کشوری، از جمله کشور خود خارج شود یا به کشور خود بازگردد. اما واقعیت حاکم این است که علاوه بر توانایی مالی، این نوع گذرنامه شما است که تعیین می‌کند شما تا چه اندازه امکان چنین کاری را دارید.

مسئله تنها این نیست که «تابعیت افراد»، تاثیر مستقیمی بر دامنه‌ی بهره‌گیری آنان از حقوق و آزادی‌هایی اعلام شده در اسناد حقوق بشری را دارد. موضوع‌های دیگری هم در میان است؛ واقعیت این است که میلیون‌ها نفر در سراسر جهان، به دلایل مختلفی یا اساساً «بی‌تابعیت» هستند یا به طور عملی از حمایت دولت‌های متبوع خود بی‌بهره‌اند.

افراد به دلایل مختلفی ممکن است که تابعیت خود را از دست بدهند. پناهندگی و تعارض میان قوانین کشورها (به ویژه در ثبت ازدواج با بیگانگان یا تولد کودکانی که والدین آن‌ها تابعیت‌های متفاوتی دارند) از شایع‌ترین مواردی است که ممکن

است افراد را بی‌تابعیت کند. این در حالی است که بر اساس ماده‌ی ۱۵ «اعلامیه جهانی حقوق بشر»، تمامی افراد «حقوق تابعیت» دارند و هیچ‌کس را نمی‌توان به طور خودسرانه از تابعیتش محروم کرد.



نکته مهمی که معمولاً در بحث از «تابعیت»، و تاثیر آن بر مسائل حقوق بشری، نادیده گرفته می‌شود این است که ممکن است افراد در ظاهر تابعیت کشوری را داشته باشند؛ اما به طور عملی و واقعی از هیچ حمایتی از سوی دولت خود برخوردار نباشند. وضعیت میلیون‌ها پناهنده و پناجمو، به ویژه وضعیت آن دسته از پناهنده‌گان که به دلایل سیاسی با دولت‌های خود مسئله دارند؛ دقیقاً مصداق چنین وضعیتی است.

ده‌ها هزار پناهنده سیاسی در جهان، نه به کشورهای خود سفر می‌کنند و نه گذرنامه‌های آن کشورها را دارند و نه حتی حاضرند که پایشان را به نمایندگی‌ها یا سفارتخانه‌های این کشورها بگذارند. در عین حال، این افراد هنوز تابعیت کشورهای میزبان را نیز به دست نیاورده‌اند. لذا از نگاهی عینی و واقعی این افراد را هم بایستی در شمار افراد «بی‌تابعیت» به حساب آورد.

سال‌ها پیش هانا آرنت، و بعدها بسیاری از نظریه‌پردازان عمدتاً چپ در جریان انتقادی، از جمله جورجو آگامبن، به تناقضی ذاتی که میان ایده‌ی «حقوق بشر» و مفهوم «دولت-ملت» وجود دارد اشاره کردند. از نگاه آگامبن، "در دل نظام سیاسی «دولت-ملت»، هیچ فضای مستقلی برای خود انسان، از آن حیث که انسان است و قطع نظر از هر صفت و خصوصیتی

(نظیر شهروندی) در کار نیست. کمترین گواه این مدعا، این واقعیت است که حتی در بهترین دولت‌های ملی، فرد پناهنده همواره منزلت و وضعیتی موقت دارد.^۱

وضعیت فعلی خاورمیانه، وجود میلیون‌ها پناجویی که سعی دارند خود را به اروپا برسانند و سیاست‌های راست‌گرایانه‌ی دولت‌های اروپایی در قبال بحران حاضر، به روشنی مؤید دیدگاه آگامین و سایر منتقدانی است که از زوال و تحلیل ایده‌ی حقوق بشر در چهارچوب نظام دولت-ملت صحبت کرده‌اند.

واقعیت این است که کشورهای اروپایی، میلیاردها یورو هزینه کرده‌اند تا میلیون‌ها انسان از حق زندگی در مکانی امن محروم شوند. در ماه مارس سال ۲۰۱۶ [اتحادیه اروپا با دولت ترکیه](#) توافق کرد که در قبال دریافت منابع مالی وعده‌های سیاسی-اقتصادی دیگر، مانع عبور پناجوها به اروپا شود.

پنهان نمی‌توان کرد که دولت‌ها ناقضان اصلی حقوق بشرند. با این حال، نباید این موضوع را از نظر دور داشت که «نهاد دولت» نقش بسیار برجسته‌ای در تحقق حقوق بشر نیز دارد. بدون نقش و کارکرد نهاد دولت، اساساً تحقق موازین حقوق بشری، به ویژه در حیطه‌ی حقوق اقتصادی-اجتماعی، ناممکن است. با این حال، به نظر می‌رسد که به منظور تحقق واقعی موازین حقوق بشری، لازم است که از مفهوم «دولت‌های ملی» فراتر رویم. واقعیت این است که در چهارچوب نظام سنتی دولت-ملت، چیزی جز تبعیض، نابرابری، بیگانگی‌هراسی و در نهایت امکان تجربه‌ی دوباره فاشیسم متصور نیست.

^۱ جورجو آگامین «وسایل بی هدف»، برگردان: امید مهرگان و صالح نجفی (نشر چشمه، تهران، ۱۳۷۸)، صفحه: ۳۰